



گسست تاریخی و شرق شناسی

رضا داوری اردکانی

گسست تاریخی و شرق شناسی

گسست تاریخی و شرق شناسی

■ رضا داوری اردکانی ■






نقد فرهنگ

۱۴۰۰

• سرشناسه: داوری، رضا، ۱۳۱۲- • عنوان و نام پدیدآور: گسست تاریخی و شرق‌شناسی / رضا داوری اردکانی.
 • مشخصات نشر: تهران: نقد فرهنگ، ۱۴۰۰. • مشخصات ظاهری: ۲۱۵ ص. ۵/۱۴×۲۱/۵ س.م. • شابک:
 -۹۳-۶۶۸۲-۶۲۲-۹۷۸ • وضعیت فهرست نویسی: فیبا • موضوع: سعید، ادوارد دبلیو. ۱۹۳۵-۲۰۰۳ م. -
 نقد و تفسیر؛ خاورشناسی؛ تجدد؛ تجدد- ایران- تاریخ • رده‌بندی کنگره: DS۳۲/۸ • رده‌بندی دیویی: ۹۵۰
 • شماره کتابشناسی ملی: ۸۴۲۴۳۴۲



نقد فرهنگ

 @naqdefarhangpub  www.naqdefarhang.com  naqdefarhangpub

نشانی: پردیس، میدان عدالت، خ فروردین جنوبی، خ سعدی، مجتمع قائم ۱، بلوک A2، واحد ۲۰۲
 تلفن: ۷۶۲۷۶۷۴۸ | مراکز پخش: ۶۶۴۶۰۰۹۹، ۶۶۹۶۷۰۰۷، ۶۶۴۸۶۵۳۵

• نام کتاب: گسست تاریخی و شرق‌شناسی

• نویسنده: رضا داوری اردکانی

• سال انتشار: ۱۴۰۰

• نوبت چاپ: اول

• قیمت: ۶۰,۰۰۰ تومان

• تیراژ: ۱۱۰۰ نسخه

• چاپخانه: بوستان کتاب

• شابک: -۹۳-۶۶۸۲-۶۲۲-۹۷۸

© کلیه حقوق محفوظ و مخصوص انتشارات نقد فرهنگ است.

فهرست

۷.....	مقدمه
۲۱.....	بخش اول: گسست تاریخی
۲۳.....	فصل اول: ملاحظات کلی
۴۳.....	فصل دوم: تجدد، تاریخ مطلق
۵۱.....	فصل سوم: گسست تاریخی و بحران خرد
۶۳.....	فصل چهارم: گسست تاریخی و فهم سیاست
۷۱.....	فصل پنجم: شرق شناسی و گسست تاریخی
	فصل ششم: غربت و ملال در شهر تجدد و درد توسعه نیافتگی در دوران
۹۱.....	تجددمآبی
۱۰۱.....	فصل هفتم: مدرنیته یا مدرنیته ها
۱۱۵.....	بخش دوم: شرق شناسی
۱۱۷.....	فصل اول: شرق شناسی چیست؟
	فصل دوم: کوششی تازه برای رفع بعضی ابهام ها و سوء تفاهم ها در مورد
۱۴۷.....	شرق شناسی
۱۸۹.....	فصل سوم: مسئله شرق شناسی و ایران شناسی
۱۹۵.....	خلاصه و نتیجه: فرهنگ و بحران زمانه

مقدمه

رساله‌ای که در دست دارید متضمن مباحثی بسیار غامض و دشوار است و به این جهت از خواننده گرامی تمنا می‌کنم آن را با فرض پیچیده بودن مسائل و دشوار بودن مطالب بخواند. بحث این دفتر دربارهٔ گسست تاریخی و نسبت آن با شرق‌شناسی است. تا آنجا که من می‌دانم، مسئلهٔ گسست تاریخی، چنان که باید، در ایران مطرح نشده است. یکی دو بار هم که از بعضی دانشمندان علوم اجتماعی نظرشان را در این باره پرسیدم به آن اعتنا نشان ندادند و آن را قابل طرح و تأمل ندانستند. وقتی به مطلبی التفات نمی‌کنند طبیعی است که آن را در نمی‌یابند و گرنه فهم گسست تاریخی برای دانشمندان نباید چندان دشوار باشد اما اکنون زمان، زمان سرعت است و مجال درنگ و تأمل تنگ. فهم عادی و همگانی هم که اصلاً نمی‌خواهد چنین بحث‌هایی به میان آید و از آن چیزی در نمی‌یابد. معنی گسست تاریخی این است که تاریخ بشر روی خط مستقیم سیر نکرده و در زمان‌هایی تغییر و گشتی در مسیر و جهت سیر آن روی داده و راه و مقصد زندگی تغییر کرده است، بی‌آنکه رشته ارتباط با گذشته به کلی قطع شده باشد. چنان که دوره جدید تاریخ اروپا دنباله و ادامهٔ تاریخ قرون وسطی نیست و اروپای جدید بر مبنای اصول و قواعدی متفاوت با قرون وسطی بنا شده است. در کشور ما هم از زمان مشروطیت بنای دیگری، هر چند نااستوار، با اصول و موازین و قواعد دیگر گذاشته شد. اگر مطلبی به این آسانی را نمی‌پذیرند و اصلاً به آن وقعی نمی‌نهند از آن روست که فهم زمان، آن را بر نمی‌تابد و به جای تفاوت، یکسانی را دوست

می‌دارد و وقتی ناگزیر می‌شود که تحول و تغییر را بپذیرد آن را در جهت تکامل تفسیر می‌کند و امروز را کمال دیروز و نه روزی غیر از آن می‌داند. در این رساله، دربارهٔ جهات این امر بیشتر توضیح داده‌ام. یکی از دشواری‌های فهم در دهه‌های اخیر این است که متعلق اصلی و میزان اعتبار آن اطلاعات و معلومات همگانی است و از این اصل پیروی می‌کند که هر چه را همه نفهمند نباید مطرح کرد و حرف درست آن است که همه آن را دریابند و تصدیق کنند. گویی آسان بودن و مقبول همگان قرار گرفتن یکی از شرایط صحت و درستی قضایاست.

۱. در مورد شرق‌شناسی از حدود پنجاه سال پیش کم‌وبیش مطالبی گفته و نوشته شده است اما اتفاق مهم که شرایط امکان دیالوگ میان فرهنگ‌ها نیز با آن به آزمایش گذاشته شد انتشار کتاب *شرق‌شناسی* ادوارد سعید بود. در اروپا و آمریکا از این کتاب استقبال شد و خوانندگان بسیار پیدا کرد و در زمرهٔ کتاب‌های مهم قرار گرفت. البته شرق‌شناسان با آن مخالفت کردند و به نویسنده‌اش ناسزا گفتند. دستاویز خوبی هم داشتند. لحن کتاب ادوارد سعید تند بود و گاهی زبانش به زبان ایدئولوژی نزدیک می‌شد. مخالفت شرق‌شناسان غیرمنتظره نبود. کتاب در مناطقی از جهان مورد استقبال قرار نگرفت و در جایی که انتظار می‌رفت و می‌بایست به درک و فهم تاریخی مدد برساند مورد اعتنای جدی واقع نشد. روشنفکران عرب آن را مانعی در راه پیشرفت خود دیدند؛ از ترجمهٔ فارسی آن هم چنان که باید استقبال نشد. البته عده‌ای چون در آن شعارهای ضدامپریالیست دیدند تأییدش کردند اما به نظر نمی‌رسید که آن را درست خوانده باشند و اگر خوانده و فهمیده بودند لابد آن را نقد می‌کردند. شاید بعضی فضلا و روشنفکران هم به چند صفحه‌اش نظری انداخته و در آن خطری برای مشهورات سیاسی مورد قبول خود دیده و آن را کتاب بد و پرغلطی یافته‌اند که در آن اخلاق و ادب رعایت نشده و نویسنده ارزش‌های جهان جدید را نفی و انکار کرده است. و چه گناهی عظیم‌تر از اینکه مشهورات زمان مورد چون و چرا قرار گیرد؟ کتاب *شرق‌شناسی* ادوارد سعید که البته ضعف‌ها و نارسایی‌ها و نواقص هم دارد می‌توانست راهی برای شناخت جهان کنونی و دیالوگ میان دو جهان توسعه‌یافته و توسعه‌نیافته پیش پای ما بگذارد اما ظاهراً

کمتر نیازی به این شناخت و دیالوگ وجود دارد. در نزاع با ادوارد سعید همچنین معلوم شد که شرق شناسان فقط خودشان را برای بحث درباره شرق شناسی و نقد آن صالح می دانند. البته اگر صحبت از مسائل شرق شناسی باشد آنها می توانند اظهار نظر کنند اما اینکه شرق شناسی چیست و از کجا آمده، پاسخش را نه شرق شناس بلکه فیلسوف و مورخ فرهنگ عصر جدید می تواند بدهد.

مشکل این است که شرق شناسی را شناخت شرق می دانند. «شرق شناسی» شناخت شرق نیست بلکه ترجمه نامناسبی از لفظ اورینتالیسم (orientalism) است که موجب اشتباه شده است، اشتباهی که بعضی از اهل فضل از آن استقبال کرده و آن را خوش تر از هزار یقین دانسته اند. ترجمه عربی اش، «استشراق»، اندکی به اصل نزدیک بود اما آن هم ابهام داشت و هنوز هم دارد. اروپای جدید تلقی خاص خود از جهان غیرغربی و شیوه نگاه خود به جهان قدیم را اورینتالیسم خوانده است. ترجمه اورینتالیسم به «شرق شناسی» ناشی از بی توجهی اتفاقی و اهمال نبوده و بیشتر جهات تاریخی داشته و منشأ سوء تفاهم بزرگی شده است که اکنون هم غالب است و نمی گذارد که ما به درک شأن تاریخی اورینتالیسم پی ببریم.

اورینتالیسم حاصل یک کنجکاوی برای شناخت شرق نبوده است. ممکن است بعضی شرق شناسان در ضمن کار خود به تاریخ جهان قدیم یا جلوه هایی از آن علاقه مند شده باشند اما اصل بنیادی اورینتالیسم، تفکیک و انتزاع شرق از تاریخ جهان و قرار دادن آن در حاشیه تاریخ و بردنش به موزه و کتابخانه های اروپا بوده است. درک این معنی از چند جهت دشوار است. یکی اینکه در این اواخر، مردم قاره های قدیم به گذشته خود و اشیاء و امور گذشته و مخصوصاً به آینده چنان می نگرند که اروپا و شرق شناسی آن را تعلیم کرده است.

با این تلقی، اورینتالیسم صرف علم و پژوهش علمی و کوششی برای کشف جهان قدیم تلقی می شود که به اعتباری هم درست است، زیرا شرق شناسان در کار خود دقت و آگاهی داشته و غالباً روش پژوهش را رعایت کرده اند. وجه دیگر دشواری فهم ماهیت اورینتالیسم این است که ما تاریخ را کم و بیش بر اساس موازین و اصول اورینتالیسم درک می کنیم یعنی اورینتالیسم میزان فهم و درک ما از

گذشته شده است و علمی که مردمان آن را میزان و منطق حاکم بر درک و فهم خویش بدانند باید علم معتبری باشد و کسی در آن حق چون و چرا نداشته باشد. در این راه، آشنایی و انس با ظواهر آرا و اقوال و رسوم جهان جدید نیز به کمک شرق‌شناسی آمده و تلقی موجود از جهان و انسان را درک درست و مطلق انگاشته و گذشته ما را در نظرمان مرحله نقص تاریخ و زمان جلوه داده است، درک و علم ناقصی که البته در ظلمتش ستاره‌هایی نیز درخشیده‌اند. در چنین وضعی، تاریخ برایمان به صرف تاریخ مفاخر مبدل شده و اورینتالیسم کاری بزرگ کرده و گذشته شرق (دنیای قدیم) را به شیء موزه و مایه فخر و افتخار جهان قدیم مبدل کرده است.

وجه سوم دشواری ماهیت اورینتالیسم، تلقی آن به عنوان یک علم تحصلی (پوزیتیو) است. شرق‌شناسان با دقت و مطالعه صبورانه، گذشته آسیا و آفریقا را از متن زمان و تاریخ جدا کرده و به صرف متعلق (ابژه) علم تبدیل کردند، ابژه‌ای که نه جایی در تاریخ جهان داشت و نه می‌شد خود را به آن وابسته و متعلق دانست. ابژه علمی صرفاً از آن جهت مورد توجه قرار می‌گیرد که شناخت اوصاف و کارکردش در برنامه پژوهش قرار دارد. پژوهشگر نیز نمی‌تواند به آن علاقه خاص داشته باشد و اگر علاقه‌ای پیدا کرد از علم و روش علمی دور می‌شود (و من گمان می‌کنم امثال ماسینیون و کربن با تعلق خاطرشان به عرفان و فلسفه اسلامی اندکی از جرگه شرق‌شناسان دور شدند). وقتی گذشته یک قوم به ابژه پژوهشی مبدل می‌شود بی‌علاقگی و سردی رابطه نیز در پی آن می‌آید و این بی‌علاقگی حتی ممکن است موجب قطع علایق تاریخی شود. مطلب تعلق خاطر به علم و بی‌طرفی و بی‌نظری علمی را در جای دیگر باید مورد بحث قرار داد.

۲. اشاره کرده‌ام که به قصد آزمایش رأی و نظر خود با بعضی از دانشمندان و از جمله جامعه‌شناسان و تاریخ‌دانان، مسئله گسست تاریخی را در میان نهاده‌ام. آنها یا حرفی نزدند یا گسست را انکار کردند. مثلاً وقتی پرسیده‌ام آیا مشروطیت آغاز عصری دیگر در تاریخ ما نبود؟ گفته‌اند که مشروطیت حادثه‌ای بود که می‌بایست اتفاق بیفتد و چون توضیح داده‌ام که مراد از گسست، قطع علاقه کلی نیست بلکه

تحول در نگاه و فکر مردمان و فرارسیدن و برقرار شدن نظمی جدید است، باز هم مشروطیت را حاصل و نتیجهٔ اوضاع زمان و عکس‌العملی در برابر ظلم و استبداد دانسته‌اند. گویی در تاریخ بشر همیشه اصل این بوده است که مردمان بر ضد ستم و استبداد و برای آزادی مبارزه کنند و از عهده‌اش برنایند. در مقابل این پرسش که مردم در مشروطیت بر چه اساس و اصولی با ظلم و استبداد مخالفت کردند و فکر آزادی و قانون را از کجا آوردند، درک این قبیل معانی را معمولاً اموری طبیعی و نتیجهٔ تکامل تاریخی می‌دانستند.

ما با فکر تاریخی و گسست در تاریخ میانه خوبی نداریم. به این جهت وقتی من می‌گویم علم جدید از حیث ماهیت با علم متقدمان تفاوت دارد، می‌گویند علم را به علم غربی و علم ولایی تقسیم کرده‌ام. گسست، تقسیم چیزها به خوب و بد و درست و نادرست نیست و البته گسست هم شدت و ضعف دارد. ولی چه اهمیت دارد که کسانی به تاریخ و دوران‌های تاریخی فکر نکنند؟ گسست در تاریخ هم لازم نیست به تأیید و تصویب همه کس برسد. اگر همه هم منکر شوند این گسست در زمان و تاریخ روی داده است و شاید منکران آن فردا متأسف شوند یا آیندگان آنها را سرزنش کنند که چرا چشم خود را به روی امری پیدا و آشکار بسته‌اند.

در قدیم گسست‌ها شدید نبود. در کشور ما ساسانیان که آمدند، گسستی در تاریخ پدید آمد اما این گسست خفیف بود. گسستی که با اسلام روی داد بالنسبه شدید بود. اما شاید هیچ گسستی در تاریخ به اندازهٔ گسست تاریخ تجدید از قرون وسطی پیدا و اثرگذار نبوده است. البته این گسست هم قطع علاقهٔ کلی از گذشته نبود بلکه رنسانس از قرون وسطی چشم برداشت تا با یونان تجدید عهد کند و به عبارت دیگر، قرون وسطی را حجاب عهد یونانی یافت و آن را برداشت تا با یونان و البته با آئین مسیح تجدید عهد کند و با این تجدید عهد بود که تحولی عظیم در تاریخ بشر روی داد و نظام و نظم تازه‌ای پدید آمد که راهنمایش اصل تحول و پیشرفت بود. این گسست نه نتیجهٔ تحول و تکامل طبیعی تاریخ بود و نه علل و عوامل اصلی پدید آمدنش را در قرون وسطی می‌توان یافت. اینکه قرون وسطی مستعد تحول شده بود، امر دیگری است و البته اگر نشده بود رنسانس پیش

نمی‌آمد. تا وقتی اصول و مبانی تاریخ و دوران تاریخی محکم و استوار است تحولی در آن روی نمی‌دهد اما سست شدن اصول و مبانی نیز گرچه شرط و زمینه فروپاشی است علت پدید آمدن وضع تازه نمی‌تواند باشد. تمدنی که مبانی‌اش سست شود ممکن است از هم بپاشد و نابود شود.

۳. کاری که شرق‌شناسی کرد یا در آن مشارکت داشت این بود که تاریخ تجدد را تاریخ مطلق کرد و نام آن را تاریخ جهان گذاشت. در این تاریخ مطلق، جهان قدیم غیراروپایی جایی نداشت. شرق هم حاشیه‌ای شد در کنار راه تاریخ غرب و نه تاریخی در طول یا در عرض آن. پیداست که با این تلقی گسست دیگر معنایی نداشت. تاریخ از هومر شروع می‌شود و به دوران یونان و روم می‌رسد و در قرون وسطی با مسیحیت پیوند می‌یابد و هر چند راه آن اندکی دشوار می‌شود بالاخره در رنسانس در «شاهراه پیشرفت» قرار می‌گیرد. غیر از این، هر چه باشد زائد است. آثار بزرگ حکمت و شعر و فلسفه دنیای قدیم هم امور اتفاقی و حاصل استعدادهای فردی و شخصی است؛ چنان که در شرق‌شناسی، اولاً فردوسی و امثال او استثنایی‌اند و ثانیاً اینان هر چه بزرگ باشند، در تاریخی که با هومر و هسیود آغاز می‌شود جایی ندارند (بعضی شرق‌شناسان با اینکه فردوسی را دوست می‌داشته و بزرگ می‌شمرده‌اند او را قابل قیاس با هومر نمی‌دانسته‌اند. البته اگر دقت تاریخی داشته باشیم، قیاس فردوسی با هومر هیچ وجهی ندارد زیرا هومر شاعر میتولوژی است ولی شاهنامه کتاب میتولوژی نیست؛ کتاب خرد و جوانمردی است. اگر شاعر ما را با سوفوکل می‌سنجیدند شاید اندک توجیهی برای آن می‌توانستیم بیابیم).

حساب توجیهی که شاعران بزرگ اروپا و آمریکا به شعر فارسی کرده‌اند از کار شرق‌شناسی جداست. شرق‌شناسی برای ما اطلاعات خوبی از گذشته فراهم کرده و در زمانی که اطلاعات جای تفکر را گرفته است طبیعی است که این اطلاعات چندان بزرگ و مغتنم بیاید که اثر آن در تغییر نگاه به گذشته و پیوند با آثار و مآثر قدیم به چشم نیاید. ما به گذشته به طور کلی و به گذشته خود با همان نگاهی می‌نگریم که غرب به گذشته دارد. این نگاه آورده شرق‌شناسی نیست ولی ما در پژوهش‌های تاریخی و ادبی آن را بیشتر از شرق‌شناسی آموخته‌ایم. در این نگاه،

همه چیز و حتی گذشته، شرایط و مقدماتی برای رسیدن به جهان جدید و وضع زندگی کنونی تلقی می‌شود. این خط نگاه به گذشته و بازگشت به اکنون پس از درنگی طولانی و البته موجه در دوران جدید به قرون وسطی می‌رسد و چون در قرون وسطی مسیر اندکی تاریک می‌شود با سختی از آن می‌گذرد و به روم و یونان می‌رسد. در این سیر که گاهی تند و گاه آهسته است ناگزیر نگاه‌ها به اطراف هم متوجه می‌شود و باید هم بشود تا مبادا خطری باشد و از آن غافل بمانند. ایران و هند و مصر و چین و غیره واحه‌هایی در اطراف این راه‌اند اما هیچ کدام در تاریخ وارد نمی‌شوند (و عجباً که تقدیر جهان توسعه نیافته نیز به این صورت رقم خورده است). شرق شناسی در نگاه به گذشته، جهان قدیم را واحه‌های کنار راه می‌یابد و یافت خود را به اهل آنها نیز نشان می‌دهد. آنها هم شاید از شنیدن حکایت گذشته شاد و مغرور شوند ولی ایران و هند و غیره واحه‌های حاشیه تاریخ نبودند؛ متن‌های تاریخ بودند که با پیشامد تجدد به تدریج همه به حاشیه رفتند و عجباً و دریغاً که در این اواخر گروه‌هایی از مردم جهان توسعه نیافته، واحه نشینی را به جان پذیرفته و واحه کنار راه غربی را شهر نجات و پادزهری در برابر زهر تجدد دانسته‌اند، غافل از اینکه تجدد ضد ندارد و سراسر جهان در نسبت با تجدد یا همراه و در راه آن است هر چند که بسیاری این را نمی‌دانند و نمی‌خواهند بدانند.

۴. در این نوشته، چنان که خواهید دید، از ادوارد سعید دفاع کرده‌ام، نه از آن جهت که همه آنچه او گفته درست می‌دانم، بلکه از کلیات نظرش و مخصوصاً از غربتش در جهان توسعه نیافته و مظلومیتش در کشورهای اسلامی دفاع کرده‌ام، یعنی جایی که توقع می‌رفت بیشتر از کتابش استقبال کنند ولی نکردند زیرا مبادی و اصول فکری‌اش را در نیافتند. نمی‌دانم چرا به ضدامپریالیست بودنش واقعی ننهاده‌اند. حدس من این است که با گزینه احساس کرده‌اند که به آنها می‌گوید سوداهایتان بیهوده است؛ شما به توهم بازآمدن گذشته یا بازی با مفهوم آزادی دلخوشید بی‌آنکه کوششی برای فهم درست گذشته و درک آزادی و فراهم کردن شرایط آزاد شدن کرده باشید.

روشنفکری جهان توسعه نیافته به جای اینکه به اکنون خود بیندیشد و ببیند

دارایی و اندوخته‌اش چیست، و چه باید بکند و به کجا می‌رود، حساب حکومت را از خود جدا می‌داند و می‌گوید ما مسئول کار حکومت نیستیم. اگر حکومت بد است ما خوبییم و اگر در آن سو همه تحکم و خشونت و استبداد است، ما اهل آزادی و مهر و قبول تفاوت‌ها هستیم. این داعیه را اگر نشانه غفلت ندانیم آن را گشاینده هیچ‌گرهی نمی‌توان دانست. جهان متجدد در دورانی که آینده داشت لیبرال‌دموکرات بود و اکنون در مرحله نئولیبرالیسم به سر می‌برد. این جهان یکسره آزادی و رعایت حقوق مردم نیست بلکه در زیر پوشش آزادی و برابری، کین‌توزی و خشونت‌پنهان است که همه نمی‌توانند آن را ببینند و بشناسند. حکومت‌های خشن و دیکتاتوری‌های امروز هم حتی اگر برای رفتار خود توجیهاتی در گذشته بجویند غالباً کین‌توزی را از جهان جدید آموخته‌اند. سیاست‌های کنونی یا درست بگوییم رفتار حکومت (چون در زمان ما کار سیاست پایان یافته است؛ اکنون جهان توسعه‌یافته با تکنیک اداره می‌شود و جهان توسعه‌نیافته با قهر) ربط چندانی به اخلاق و روش و نحوه حکومت کردن گذشتگان ندارد.

ادوارد سعید در شرق‌شناسی اندکی ما را با جهان جدید و نسبتش با دین و اخلاق آشنا کرد اما نقصش این بود که مثل استادش فوکو، جهان توسعه‌نیافته را نمی‌شناخت. اگر به فوکو نتوان از این حیث خرده گرفت، ادوارد سعید مصری یا فلسطینی می‌بایست با روح علیل توسعه‌نیافتگی آشنا باشد. او جهان توسعه‌نیافته را نشناخت. این جهان هم سخن او را نپذیرفت و بیشتر در رد و نفی او با شرق‌شناسان مخالفش هم‌آوا شد.

برای اینکه با منطق شرق‌شناسی در رد و نفی ادوارد سعید آشنا شوید نمونه‌ای می‌آورم. در مقدمه کتابی که برای رد شرق‌شناسی ادوارد سعید نوشته شده، نویسنده می‌گوید مخالفت شخصی با ادوارد سعید ندارد، بلکه این کتاب را نوشته تا آرای «این شارلاتان...» را رد کند. این تلقی شاید نشانه انحطاط اخلاق و غیاب فضیلت و خودآگاهی و خبراز خویش داشتن باشد، ولی در زمانه‌ای که ردیلت فضیلت شده، طبیعی است زشتی‌گفتار این نویسنده دیده نشود و اگر هم دیده شود او را معذور بدانند و به‌آسانی از بدسگالی‌اش چشم‌پوشند و بگذرند

«بدسگالی» ترجمه اصطلاح *mauvaise foi* است که ژان پل سارتر آن را در آثار خود آورده است).

این یک مورد نادر و استثنایی نیست و اگر آن را ذکر کردم از آن رو بود که هم با شرق شناسی ارتباط دارد و هم اغماض جانبدارانه‌ای است از سوی اهل قلم و گرنه رفتار و گفتار بی‌خردانه و استبداد رأی را در همه جا و گاهی در میان درس خوانندگان هم می‌توان دید. از عدالت بسیار می‌گوییم اما ستم‌ها و ستمگری‌های همه‌جایی را نمی‌بینیم و مهم‌تر از همه اینکه با هتاک‌ها و بدزبانی و ناسزاگویی و دروغ و بهتان می‌خواهیم فضیلت و اخلاق بسازیم. در کار کشور هم چندان نواورادیم که می‌پنداریم به صرف این‌که شر و ظلم برود خیر و عدل و آزادی می‌آید. گویی خیر و عدل و آزادی پشت در منتظرند که شر و ظلم و قهر بروند و آنها وارد شوند. گاهی هم می‌پندارند که آنها در اختیار اشخاص اند و وقتی صاحبانشان در سیاست وارد شوند آن را با خود می‌آورند و به این جهت مثلاً به کسی رأی می‌دهند که مشکلاتشان را هر چه زودتر رفع کند و صلاح و رفاه و آزادی را برای آنان بیاورد.

ادوارد سعید نام بعضی نویسندگان و شرق شناسان را به نکویی نبرده و گاهی سخت به آنها تاخته است. این تند‌ی و خشونت را توجیه نمی‌کنم ولی آیا ناسزاهای برنارد لوئیس و شاگردانش به نویسندۀ شرق شناسی موجه است؟ اکنون لااقل چهارصد سال است که ما ناسزا می‌شنویم و حرفی نمی‌زنیم زیرا گویندۀ ناسزا صاحب تجدد است و مبادا که اگر حرفی بزنیم به آزادی و فرهنگ و علم جسارت شود. به ادوارد سعید هم حق نمی‌دهیم که بالای چشم یک شرق شناس ابرو بگوید و علاوه بر این، حق داریم او را که بعضی ضعف‌ها و جهل‌های ما را آشکار ساخته است دوست نداشته باشیم و کاری بکنیم که کسی به نوشته‌اش اعتنا نکند. در نظر منتقدانی که خود را صاحب صلاحیت می‌دانند گناهان ادوارد سعید محدود به اینها نیست. او مصری بوده و خود را فلسطینی جا زده و از فلسطین دفاع می‌کرده و ضد امپریالیست هم بوده است. در نوشته‌اش هم به فوکو و گرامشی استناد کرده و نمی‌دانسته و نفهمیده که این دو با هم اختلاف داشته‌اند و اگر

صاحب فهم و درک بود به آنها استناد نمی‌کرد و بدتر از همه اینکه متعرض دخالت شرق‌شناسانی چون برنارد لوئیس در سیاست شده است. ارتکاب این جرم‌ها عین شرارت است و با ذکر و یادآوری این شرارت‌ها باید نظرات سعید را ابطال و شخص او را بدنام کرد و این کار در چندین کتاب و ده‌ها مقاله و از جمله در کتابی سطحی به نام *دانش خطرناک* انجام شده است. من صاحب این کتاب را شبیه خودمان و اندکی توسعه‌نیافته یافتیم. او لااقل به آدم‌های توسعه‌نیافته شباهت دارد و مگر اشکالاتی که نقل کردم به نظرتان آشنا و خودمانی نمی‌آید؟ هر چه هست، «شورو» و «شارلاتان» خواندن یک نویسنده، رسم دانشمندی و دانشمندان نیست.

مدتی پیش کتاب دیگری نیز درباره شرق‌شناسی (اثر مک‌فی^۱) منتشر شد که اهل فضل چندان به آن اعتنایی نکردند. در عصر اطلاعات که دانستن حق همه است، کتاب‌های تبلیغاتی و آسان‌خوان بیشتر مورد اعتنا قرار می‌گیرند، ولی کتاب مک‌فی اندکی تحقیقی است و برای فهمیدنش باید قدری با تاریخ‌شنایی داشت. ۵. در این دفتر، ابتدا به وصف و بیان گسست تاریخی پرداخته‌ام زیرا گسست تاریخی کلید فهم تاریخ است. رسم غالب نمی‌خواهد این گسست دیده و شناخته شود. در زمان ما همه اقوام جهان زیر بیرق تاریخ تجدد قرار دارند یعنی تقدیر زندگی‌شان به مقتضای سیر تاریخ تجدد رقم می‌خورد. البته تاریخ و سوابق تاریخی جهان قدیم هم هست اما چنان‌که اشاره شد تاریخ جهان قدیم بیشتر به تاریخ مفاخر تبدیل شده است.

در پایان بخش «گسست تاریخی» تصریح و تأکید کرده‌ام که مدرنیته یکی است هر چند که از حیث ظاهر در مدرنیته مناطق مختلف جهان تفاوت‌هایی عرضی وجود دارد. سپس به شرق‌شناسی پرداخته‌ام. شرق‌شناسی، اقوام جهان قدیم را از گذشته‌شان دور می‌کند و پیوندشان را با آن می‌برد و گسست تاریخی را منتفی می‌کند. شرق‌شناسی، تاریخ جهان قدیم را بر اساس یکتایی و یگانگی تاریخ غربی و نبودن هم‌تا و رقیبی برای آن قرار داده و گسست بزرگ در تاریخ جدید را پنهان کرده است. گویی یک تاریخ بیشتر وجود ندارد و آن تاریخ غربی یا تاریخ آزادی

است. در بیرون از این تاریخ، در هیچ جای دیگر جهان، آزادی وجود نداشته است (عجبا که این قول منتسکویو است) و آنجا که آزادی نیست تاریخ هم نیست، پس نام تاریخ مختص تاریخ غربی است. اگر میان دوران‌های قدیم و میانه و جدید هم انقطاعی روی داده عرضی و بی‌اهمیت است و اکنون که همه با رسوم و آداب و احکام تجدد خو گرفته‌ایم به آسانی می‌پذیریم که این رسوم و احکام همیشگی و بهترین و مناسب‌ترین بوده و پیروی از آنها به مقتضای طبع بشری و کمال روحی اوست و مگر برای تسلیم بی‌چون و چرا در برابر سیستم تکنیک، توجیهی بهتر از این می‌توان یافت. من هم حرفی ندارم ولی اگر چنین است ما باید تکلیفمان را با گذشته خود روشن کنیم.

در فصول «شرق‌شناسی» نشان داده‌ام که شرق‌شناسی صورتی از مکر تاریخ بوده و شناختن مکر تاریخ آسان نیست. وقتی ادوارد سعید را به جرم بیان ماهیت تاریخی شرق‌شناسی، شرور و شارلاتان می‌خوانند من انتظار ندارم که به سخنم توجه کنند. مزدی که تاکنون از نوشتن دریافت کرده‌ام بیشتر ناسزا بوده است و البته ناسزاگویان قصد و نیت خیر و اخلاقی داشته‌اند و اگر اندکی فلسفه می‌فهمیدند شاید رفتار و گفتار دیگری داشتند. مطالب این دفتر هم چیزی نیست که آن را نقد کنند یا در مخالفت با آن چیزی بگویند. مناسب‌ترین پاداش برای نویسنده‌اش توهین و فحش است. من هم عادت کرده‌ام و تقدیر خود را پذیرفته‌ام. هر چه می‌خواهند بگویند؛ وقتی کسی زیر آب است، چه یک گز چه صد گز، تفاوت نمی‌کند. ولی می‌دانم روزی که چندان دور نیست، یعنی چند سالی پس از مرگ من، نوشته‌هایم خوانده می‌شود، زیرا تاریخ همیشه همه چیز را پنهان نمی‌کند، بلکه پیوسته در کار پنهان کردن و آشکار کردن است و آنچه را من نیز نتوانسته‌ام به روشنی بیان کنم آشکار می‌کند. چهل سال پیش که از ماهیت تاریخی تجدد غربی می‌گفتم می‌گفتند اینها ذات‌گرایی است و تجدد و غرب که ماهیت ندارند. عاقبت هم من ثابت نکردم که نظمی در تاریخ به نام تجدد هست. تاریخ، وجود تجدد را نشان داد و شاید فردا گسست را هم در روشنی قرار دهد و برده از روی ظاهر شرق‌شناسی بردارد.

۶. نکته دیگری نیز بگویم که شاید مایه تعجب شود و تناقض‌گویی آشکار به حساب آید اما ذکرش برای روشن شدن آنچه گفته شد ضرورت دارد. راقم این سطور نه شکایتی از گسست تاریخی دارد و نه مخالفتی با شرق‌شناسی و شرق‌شناسان. علم شرق‌شناسی را نمی‌توان و نباید انکار کرد و توهم بدی است که شرق‌شناسی را آورده استعمار و شرق‌شناسان را مأموران سازمان‌های استعماری بدانیم. شرق‌شناسی یک حادثه تاریخی است نه اینکه با نیت اشخاص و بدخواهی یا خیرخواهی آنان تأسیس شده باشد، بلکه تجدد و جهان متجدد به آن نیاز داشته و بسط تاریخ تجدد (و نه صرفاً تاریخ استعمار) بدون آن صورت نمی‌گرفته یا به دشواری می‌افتاده است. وقوع گسست و پیوستگی در تاریخ هم به اختیار ما نیست. ما نمی‌توانیم بگوییم تجدد را نمی‌خواهیم. تجدد وجود و درک و فهم و تمام زندگی ما را راه می‌برد. مخالفت با آنچه در تاریخ روی داده است وجهی ندارد و شاید معنی هم نداشته باشد. رویداد را باید درک کرد و شناخت. همه هم مدعی دانستن و شناختن‌اند.

اختلاف به طور کلی در این است که یکی تاریخ یا دوران تاریخی را سیستمی کم‌وبیش به هم‌پیوسته می‌بیند که اجزا و شئونش در ارتباط و تناسب قرار دارند و دیگری به وجود تاریخ و دوران تاریخی اعتقاد ندارد و جهان را مجموعه حوادث جزئی و اتفاقی و نامربوط به یکدیگر می‌داند و به دخالت اراده‌های فردی و خواست اشخاص در تغییر امور وقع بسیار می‌گذارد و به این جهت همیشه و در هر شرایطی هر تغییری را ممکن می‌داند. من که به گروه اول تعلق دارم معتقدم هر دوران تاریخی مجموعه به هم‌پیوسته‌ای از امکان‌هاست و اختیار و آزادی و قدرت آدمی نیز در حدود این امکان‌ها قرار دارد. فرزندان زمان، این امکان‌ها را درمی‌یابند و با آزادی، هر چه را که بتوانند به فعلیت می‌رسانند.

تجدد، مجموعه امکان‌هایی بوده که در افق رنسانس به صورت یک چشم‌انداز ظاهر شده و اروپا کوشیده به این چشم‌انداز نزدیک شود و امکان‌هایی را که فراروی خود می‌یابد محقق کند. پس آنچه پدید آمده، حاصل نیت خوب و بد اشخاص نیست. اگر سیاست، به خصوص در قرون نوزدهم و بیستم، اهمیت و

کارسازی بسیار داشته است در مورد قدرت و اثرگذاری آن غلو نباید کرد. دامنه قدرت سیاست محدود است و مخصوصاً آن را طراح راه علم و فرهنگ نمی‌توان و نباید دانست. حتی شرق‌شناسی هم طرحی نیست که سیاست آن را پیشنهاد کرده باشد. شرق‌شناسی، نه یک طرح، بلکه لازمه تحکیم قدرت تجدد و بسط آن در همه جهان بوده و اکنون که این امر تحقق یافته است دیگر به آن نیازی نیست. قبل از اینکه بدانیم شرق‌شناسی چیست و از کجا آمده است از خوبی و بدی و سود و زیانش نگوئیم. تاریخ و حوادث تاریخی را باید شناخت. من هم اندکی کوشش کرده‌ام که تاریخ را درک کنم زیرا معتقدم درک و فهم جامعه و سیاست و فرهنگ به درک زمان و تاریخ بسته است. گسست تاریخی و شرق‌شناسی نیز دو امر مهم تاریخی در زمان ماست. تاریخ تجدد با یک گسست بزرگ آغاز شده و در تحقق آن، بسیار چیزها دخیل بوده است و یکی از آنها که لااقل در ظاهر، ارتباط بیشتری با ما دارد شرق‌شناسی است. شرق‌شناسی بنیاد و سازمان عظیم تحقیقاتی اروپاست که طی سه قرن، به نحو منظم و پیوسته در گذشته آسیا و آفریقا مطالعه کرده و کارش در قرن بیستم به پایان رسیده است.

برای من از سال‌ها پیش این پرسش مطرح بوده که اروپا که به دانستن خفایای گذشته شرق این همه علاقه و اهتمام داشته چرا به وضع کنونی آسیا و آفریقا هیچ علاقه علمی و فرهنگی ندارد و رابطه‌اش صرفاً سیاسی و اقتصادی است. کاش می‌توانستیم وجه این علاقه به دیروز و بی‌علاقگی به امروز را بدانیم.

رضا داوری اردکانی

بهمن ۱۳۹۹